

از خدا توفیق می‌طلبیم که این هر دو کتاب را نیز به زیور طبع
بیاریم و به مشتاقان مطالب عرفانی و تاریخی ارمغان سازم.
اکنون شرح حال صفی‌علیشاه و ظهیرالدوله را که بقلم خود
نگاشته‌اند و در کتاب تعرفه‌الاولیاء ضبط شده است برای آگاهی
ارباب حال به یادگار می‌آورم. تا چه قبول افتد و چه در نظر آید.
س - وحیدنیا

(شرح احوال مولانا حاج میرزا حسن صفی‌علیشاه قدس‌سره که بخط خود مرقوم فرموده‌اند)

درویش را غیر از ناداری و نیستی شرح حالی نیست که
قابل کتابت و نگارش باشد. از بود و نبود خود شرمسار است تا
به اظهار وجود چه رسد. غیر از فقدان و نقصان و مسکنت و حقارت
خود چیزی در نظر ندارم که درخور ذکر باشد. اگر جز این چیزی
برقلم یا به اندیشه گذرانم ادعاست و ادعا منافی فقر و فنا. جز
اینکه امیدم به دعای روشن ضمیری است که در جوانی به جزای
خدمتی درنیم‌آورد اصفهان در حقم دعا کرد که خدایت به مراد
رساند و از درگاه نراند.

زیبنده باشد که بعضی از مقالات او را عرضه دارم که در این
شرح حال هم از برای مطالعه‌کنندگان حاصلی باشد و هم بی‌ثمر
چیزی ننوشته باشم.

در نصیحت مرا گفت، رموز طریقت و اسرار حقیقت به‌گفت
نیاید. آنچه گفتن را سزاست مقالات شریعت است. پس با خاص
و عام اگر سخن گوئی بروفق شرع و عقل گوی تا مخدول نگردی.
و گفت به اندک قناعت کن تا از اهل زمانه راحت یابی و ملول

۱- نیم‌آورد مدرسه‌ای کهن و قدیمی است در بازار اصفهان.

صفی‌علیشاه و ظهیرالدوله

چند سال پیش ناصر فرهاد معتمد چند جلد کتاب خطی و
چاپی به دفتر مجله وحید آورد و با اصرار همه را به سازمان
انتشارات وحید فروخت. در مجموعه کتابهای چاپی تعدادی
کتابهای فرانسه چاپ قدیم بود که ما را به کار نیامد و به‌دوستان
مشتاق ارزانی داشتیم.

از معدود کتابهای خطی سه نسخه به خط ظهیرالدوله بود که
درخور عنایت و توجه واقع شد.

یکی از این سه کتاب، مجموعه اشعار ظهیرالدوله بود که توسط
اینجانب از روی نسخه اصل دست‌نویس شد و در سال ۱۳۶۳ در
سلسله انتشارات وحید به زیور طبع آراسته گردید. دو دیگر
خاطرات و یادداشتهای ظهیرالدوله از دوران حکومت همدان و
نهبوند و کرمانشاه بود که یادداشتهای مستند و جالب داشت و
بخشی از آن در مجموعه دوم خاطرات و اسناد، در سال ۱۳۶۷
چاپ شد و بخش‌های دیگر آن نیز در آینده درج خواهد شد.

کتاب سوم شامل سه بخش بود: ۱- تصوف ۲- تعرفه‌الاولیاء

۳- بعضی از اشعار ظهیرالدوله و چند قصیده و غزل از او.

نگردی و شاکی نشوی. و گفت برخلقیت خود میفزای، آنچه هستی همان را بنمای که چون ظاهر خود را بگردانی باطنت را بگردانند. و گفت اگر به ارادت پیش تو آیند پیش چیزی آمده اند که بر آن اعتقاد کرده اند، تو به آن دل میند و فریفته مشو که آنها از اعتقاد خود بهره یابند و تو بی بهره مانی. این حال گلخن تابی است که حمام را گرم کند، دیگران پاک شوند و خودش جنب ماند. و گفت هر فرقه ای ادعای هستی کنند و درویشان دم از نیستی زنند. و گفت فسادها از طمع است؛ چون طمع کنسی تخم فساد در ارض حواس ریشه گیرد و آدمی مفسد فی الارض گردد. و گفت در خلوت و جلوت سخنی برخلاف رأی پادشاه و نظم ملکش مگوی که از بیکاران محسوب گردی و آنچه به کار آید ضایع کرده باشی. و گفت اگر خواهی کینه حادث نشود جدل در سخن مکن که مجادله قلاوز ابلیس است. چون یک دفعه گفتی و طرف مقابل نپذیرفت سخن را به او واگذار. و گفت ذکر قلب معرفت است و ذکر روح محبت و ذکر سر تسلیم و ذکر وجود فنا. و گفت ادعا در هر امری دلیل کذب آن دعوی است. از آنکه دارنده را حاجت به ادعای نیست. چراغ به روشنی خود زبان گویاست و گوهر از شبه ناگفته پیدا. در طلسم اکسیر جز بدبخت نیفتاد و در قلعه تسخیر جز کودنی خون گرفته قدم ننهاد.

پرسیدم جن چیست؟

فرمود آنکه خدا گفته مخلوقی از نظر مستور و آنکه مردم

گویند جن گیران مشهور.

پرسیدم، خدا فرموده: ادعونی استجب لکم. چرا اینهمه دعا

که می کنند به اجابت نرسد.

گفت آنکه خدا را خواند دعایش مستجاب است و آنکه هوای

نفس را خواند در وقت اجابت خوابست.

از آن پیر روشن ضمیر سخنان بسیار دارم؛ این صفحات گنجایش آنهمه ندارد. اینقدر هم به تیمن ذکر شد، شاید ناظر را سبب تنبه شود.

مسقط الرأس این فقیر اصفهان است. در سیم شعبان هزار و دو بیست و پنجاه و یک تولد یافتم و از پانزده سالگی به خدمت ارباب حال مشتاق بودم. مریبان ظاهر تجارت پیشه و قشری منش بودند و از مجالست با اهل فقرم ممانعت می نمودند. در اصفهان اغلب به زیارت گوشه گیران کامل مقام می رفتم تا جذبه ای به شدت رخ نمود؛ پیاده و بی زاد به عزم زیارت حضرت قطب الاوتاد جناب رحمت مآب حاج میرزا کوچک طاب ثراه به شیراز رفتم. به قبول ارادتش مفتخر گشتم در خدمتش به کرمان رفتم، در تمامی شبانروز مراقب و مصاحب بودم. بعد از رحلت آن جناب در سنه یکم هزار و دو بیست و هشتاد از راه هندوستان به زیارت بیت الله مصمم شدم. تفصیل آن سفر را از شکستن کشتی و غرق شدن به دریا و افتادن به جزیره ها و تنها ماندن در بیابانها و کوهها و مغاره ها و رهائی از سباع و هوام و مردم درنده و گزنده تر از آنها اگر بخواهم بنویسم کتابها باید و بلکه قلم از تحریر آن جمله عاجز آید و در انظار مردم افسانه سیاحت گران نماید. به اینجهت هر کس شرح آنرا خواست ابا کردم. اینقدر هم زیاد است که مینگارم.

از مکه معظمه دیگر بار به هندوستان رفتم. اغلب مرتاضان و گوشه نشینان را ملاقات کردم. از بعضی اشخاص سخنان آزموده شنیدم، کتاب زبده الاسرار را که به اشارت جناب رحمت مآب در کرمان مقدمه کرده بودم و آن در اسرار شهادت است در آن غربتها و بیکسیمها و بینوائیمها و رنجها که اشکم پیایی از دیده جاری بود به نظم آوردم. در بمبئی انوار علیشاه جنت جایگاه که خدا او را با فقیر دوست فرموده بود امر به طبع نمود، گمان ندارم هیچ

آدمیزادی یک صفحه از آن بشنود و از خود نرود یا همان حالی که خدا داند چه بوده از هندوستان روانه عتبات عرش درجات شدم. در کربلا اربعین نشستیم، فیوضات دیدم، به فوزها رسیدم. به ایران آمدم، در آن اوقات مابین مشایخ این سلسله نزاع قطبیت سخت برپا بود و این معنی با سلیقه و سبک فقیر موافق نمی نمود می گفتم سند فقر ترک هنگامه است نه کاغذ ارشادنامه. جنگ و جدال رویه اهل قال است نه شیوه مشایخ و رجال. مغایرتی در میان آمد، از همگنان داعیه جو کناره گرفتم. محض اینکه از گفتگو دور باشم باز به هندوستان رفتم که باقی عمر را در ارض دکن بمانم و دفترهای شسته را از نو بخوانم. بجبهاتی که ذکرش لایق نیست توقف در آنجا سخت شد، مراجعت کردم و به عزم مشهد مقدس به تهران آمدم و آن سال مجاعه بود. اسباب مسافرت هرچه بود تلف شد ناچار به توقف شدم و هنوز متوقفم. بحمدالله با هیچکس در هیچ امری طرف نیستم و از هیچکس زحمتی ندارم. هرکس با این بینوا از وجهی به ستیزه برخواست طرفی ندید و جوابی نشنید، سر خود گرفت و از راهی که آمده بود به قهقرا رفت. در این اوقات که سال عمرم به شصت رسیده و پیر و شکسته شده ام از مکالمات لازم سستی دارم تا به جواب مقالات نسنجیده گویان بی-باک و متعرفین هوسناک چه رسد. سالها بود که در خیال داشتم ترجمه و تفسیر کلام را به نظم آرم که مشوق مردم فارسی زبان به خواندن و فهمیدن معانی و نکات عرفانی قرآن گردد و خاطرها از اباطیل مدعیان لفظ تراش پرداخته شود و توفیق اینکار بزرگ را نمی یافتم بلکه ممتنع می پنداشتم در این آخر عمر عنایت باری تعالی شامل حال شد و این امر عجیب در مدت دو سال بلکه کمتر به ظهور پیوست و توان گفتم یکی از اسباب وقوع آن بلکه اصل اعظمش اقبال پادشاه جوانبخت جهان پناه ناصرالحق والملة والدين

خلدالله ملکه و سلطانه شد که در عصر همایونش رتبه‌ها به استحقاق عالی شد و علم و کمال رونق یافت و ملک ایران فوق العاده رو به آبادی و امنیت نهاد و آثار عظیمه ظاهر گشت اهل ایران از عهد کیان تاکنون هرگز به این آسایش و امنیت نبوده اند و کفران این نعمت نکند مگر ناسپاس و حق ناشناسی که سرشت بدارد، و امنیت نخواهد، و راحت نداند، و سخن جز به تقلید نگوید، و نفس جز به نفاق و دورنگی نکشد، و مدارش جز به لامذهبی نباشد. از آثار عجیبه این عصر یکی تفسیر منظومه است که اگر بی‌غرضانه آن را بخوانی، وقوعش را از عجایب روزگار دانی نه از آن گویم که این فقیر به نظم آورده ام. اگر من از دنیا نگذشته باشم دنیا از من گذشته، نخواهم از این تعریف کسی را به خود راغب کنم. اگر مردم همه راغب شوند. بعد از این چه خواهد شد و در این آخر عمر چه طرفی خواهم بست که خرابه‌ای نشسته‌ام و از حیات عاریت به حقیقت خسته. نه آمالی دارم، نه اولاد و عیالی. اما تو به دانش انصاف ده و به اغراض طبیعت پای برحق منه که اگر مرا نامی نیست این کتاب از برای عجم نیکنامی است. مردم اغلب مرده پسند و غایب طلب و بیگانه پرستند، اگر چنین کتابی از سایر بلاد به ایران آمده بود در شئونش بنگر که تا چه حکایتها بود.

سخن مطول شد، بس است. فقیر میرزا حسن ملقب به «صفی‌علی». و این شرح حالی است که بخواهش یکی از اخوان در سال هزار و سیصد و ده برای دیباچه تفسیر صفی مرقوم فرموده اند و بعد از آن چند عیال اختیار فرموده و یک پسر و دو دختر به اسم نورالدین شاه و شمس‌الضحی و نورالهدی از آن حضرت به یادگار ماند.

در عصر روز چهارشنبه بیست و چهارم ماه ذیقعد سال هزار

و سیصد و شانزده به اندک عارضه و کسالت دو سه روزه که در مزاج مبارکش پیدا شد همای روح مقدسش در جواب.

تراز کنگره عرش میزنند صفیر

ندانمت که در این دامگه چه افتاده است

جای به آشیان قدس گزید و این فقیر با دو نفر از اخوان دیگر به امر و کمک حضرت آقا صفی‌علیشاه مدظله بدن پاکش را تغسیل و تکفین کرده پس از دو روز که زیارت و ترحیم و مجلس فاتحه ختم شد حضرت بنا و عمارت آنجا را فرموده و واقع است در محله شاه‌آباد تهران دفن فرمود.

تصنیفات آن حضرت کتاب زبده الاسرار و کتاب عرفان‌الحق و کتاب بحر الحقایق و رساله میزان‌المعرفه و دیوان قصاید و غزلیات و کتاب تفسیر صفی است.

مشایخ حضرتش شش نفر: میرزا سیدحسین قمشه‌ای سید المشایخ و میرزا عبدالکریم معروف علیشاه شیرازی و نایب‌الصدر سمنانی و ملاعلی بابای سمنانی و آقا کوچک‌شاه بمبئی و حاجی میرزا محمودخان نائینی اند.

شرح حالی است که حضرت مصباح‌الولایه ظهیرالدوله آقای صفا علیشاه روح‌الاخوان له‌الفداه به خط مبارک خود مرقوم می‌فرمایند.

جناب اخوت مآب برادر مکرم آقای آقارضا شمس‌العرفا سلمه‌الله با کمال آگاهی که از حال و قال و گفتار و کردارم دارند خواستند که خود فقیر شرح روزگار گذشته‌ام را چیزی عرضه بدارم که در ضمن تذکره گذشتگان به آیندگان معرفی فرموده باشند اینست که با برخورد به معنی:

ان الفتی من یقولها ان اذا لیس الفتی من یقول کان ابی
عرض می‌کنم پدرم محمد ناصرقلی قاجار ظهیرالدوله وزیر دربار پسر محمدابراهیم خان سردار پسر جان محمدخان ایلخانی ایل

قاجار پسر قراخان از طایفه دولو بود. در سنه هزار و دویست و هشتاد و یک هجری محمدی که پدرم از حکومت فارس مراجعت کرده و در جمال‌آباد شمیران بیلاق تهران اقامت داشت نزدیک به صبح روز هفدهم ربیع‌الاول متولد شدم. از سال هزار و دویست و نود و چهار هجری که پدرم به دار باقی شتافت مستقلاً به خدمت دیوان که تاسی به پدران بود کمر بستم. تقریباً دو سال بعد به مصاهرت اعلیحضرت ناصرالدین‌شاه قاجار مفتخر شدم. در سنه هزار و سیصد و سه هجری خاکپای کیمیا آسای حضرت ولایت مرتبت حاج میرزا حسن اصفهانی‌الاصل یزدی المسکن ملقب به صفی‌علیشاه را قدس‌سره بر دیده باطن کشیده به دست کرامت پیوست حضرتش به شرف و افتخار فقر و درویشی مشرف و مفتخر شدم و از عصر روز چهارشنبه بیست و چهارم ماه ذی‌قعدة سال هزار و سیصد و شانزده هجری که پیر روشن ضمیرم قدس‌سره از دارفانی به عالم باقی شتافته و به قول فقرا خرقه تهی فرمود به امر قدر قدر آن حضرت به خلافت ارشاد و راه بردن اعلی و ادنی را به اخلاق حمیده و چیزهای دیگر معین و مأمور شدم و همواره از روح پرفتوحش خواهانم که توفیق خدمت کرم فرماید. در سنه هزار و سیصد و هفده به همت اخوان و یاری حضرت مولی‌الموالی موفق شدم به بنای انجمن اخوت که مولایش پساینده و برقرار بدارد. بلی:

خلل پذیر بود هر بنا که می‌بینی

مگر بنای محبت که خالی از خلل است

از ممالک داخله ایران؛ فارس و اصفهان و خراسان و مازندران و همدان و کرمانشاهان و گیلان را مکرر دیده‌ام. در سال هزار و سیصد و هفده هجری در معیت اعلیحضرت مظفرالدین‌شاه

قاجار ممالک روسیه و فرانسه و اطیش و مجارستان و سرستان و عثمانی و آلمان و بلژیک و بلغارستان را گردیده‌ام. در سنه هزار و سیصد و بیست و دو مرض وبای عام تهران و بعضی نقاط ایران تقریباً پنج ماه آزادانه در بیلاقات قفقازیه و فرنگستان بسر بردم. کتب و رسائلی که در مواقع بیکاری و حال هدیه خاطر و خیال دوستان و برادران حال و استقبال را نوشته‌ام نظماً و نثراً: رساله سبحة صفا و آن بعضی حکایات کوچک منظوم و به وزن مثنوی ملای روم است و کتاب مرآت الصفی است و آن در حالات بعضی از عرفای بزرگ نظم شده و هم به وزن مثنوی ملای روم است و کتاب رعنا و زیبا است که فقط یک قصه و به وزن خسرو و شیرین نظامی گنجه‌ای است و کتاب مطلع الانوار است که تقریباً متعلق به اخلاق درویشان و به وزن مخزن الاسرار نظامی است و رساله روح الارواح و نشر است و تاریخ وقایع کشته شدن ناصرالدین شاه و رساله موسوم به چننه صفا است. غزل و سایر انواع شعر را هم گاهی سروده‌ام:

اینهمه هیچ است و جمله در بسیج

پیش چشم مست او هیچیم هیچ

صفا

لابد یکی از اخوان مختصر شرحی از باقی عمر و تاریخ و مدفنم مرقوم خواهد فرمود.

نام نامی و اسامی مشایخ تعیین شده کنونی سلسله جلیله نعمت‌اللمهی را که در نشر اخلاق درویشی و پیمان گرفتن به اصول سته تصوف معاونت و کمک می‌فرمایند از این قرار مرقوم فرماید: آقا میرزا محمود رئیس مازندرانی - آقا میرزا مهدی رئیس السادات مازندرانی - آقا شیخ موسی مازندرانی - میرزا محمد تقی خان ضیاءالممالک - شیخ سعید نائینی - ملا عبدالکریم

سمنانی - ملا محمدعلی سمنانی - کربلایی محمد اصفهانی - آقا سید مرتضی خطیب‌الملک - آقا سید جلال‌الدین اصفهانی - آقا عبدالرحیم کاشانی - آقا میرزا محمد تقی دمانندی - فقیر محمد علی قمشه‌ای - میرزا آقاخان محاسب‌الدوله - میرزا مهدی‌خان ظهیرالایمان گیلانی - مصطفی‌خان قاجار - سالار امجد - آقا سید اسدالله عراقی - آقا میرزا حسن قمشه‌ای - آقا میرزا ابراهیم‌خان اصفهانی - آقا میرزا سید علی‌خان انتظام‌السلطنه - حسین‌علی‌خان محلاتی - میرزا تقی‌خان محجوب‌علی - آقا میرزا هادی مولوی رشتی - میرزا سید محمود متولی باشی کرمانی - میرزا فتح‌الله خان صفاءالملک. ذی‌قعدة ۱۳۳۶ در تهران - صفا.

توضیح زائد!! اینکه با نهایت دقت و مراقبتی که در غلطگیری کتاب میشود بازهم اغلاط فاحشی از چشم نصیح دور میماند و به خواننده بی‌گناه تحویل داده میشود و در مقدمه و پایان کتاب هم با دو سطر پوزش سر و ته قضیه به هم می‌آید که ما هم به ناچار از همین روش مرضیه!! بهره گرفته‌ایم.

بهرحال در کتاب «زندگینامه مستوفی‌الممالک» هم که در سلسله انتشارات وحید چاپ شده از این اغلاط راه یافته و شما اگر آن کتاب را در دست دارید در صفحات ۹۳ (سطر ۲۱) و ۵۳۶ (سطر ۷) بجای حکیم‌الملک حکیم‌الممالک و بجای عضدی، امیرمعزی بگذارید. سپاسگزار خواهیم بود. و نیز بدانید که حکیم‌الملک مشروطه‌خواه، سیاستمدار و مردی محقق و دانشمند بوده و چند جلد فرهنگ لغت به فارسی و فرانسه تألیف کرده و مجموعه بزرگی نیز تحت نام «دیکسیونر طبی فارسی فرانسه» تدوین نموده که در نوع خود منحصر است و تاکنون در زبان فارسی کسی را چنین توفیقی نبوده است.

امیدواریم این آثار محققانه چاپ و در دسترس علاقمندان قرار گیرد.

غزلی از فریدون توللی

سخنوران، که دو صد نکته، در سخن بستند
 چه شد، که با همه دانا دلی، دهن بستند؟!
 به عرصه، بر سر جوشنوران عرصه، چه رفت؟!
 که دل، به ناز نگاری، برهنه تن بستند!
 کلید رمز بقا بود، آنچه خونجگران
 به تیغ شهنه، شهبیدانه، در کفن بستند
 به پرکشایی زاغان نورسیده، درود!
 که چتر دلکش طاووس این چمن بستند
 سرای پیر مغان نیز، صحن بتکده شد
 که در ولایت ما، دست بت شکن بستند
 دراز گوش تظلم، توئی، که در گذرت
 چو عنکبوت مگس خواره، صد رسن بستند!
 نشاط مزدکیان بین، که بر بساط قباد
 دل از پرستش مزدا، به اهرمن بستند
 زبان شوخ زبان در قفا، به طعنه چه گفت؟!
 که نای نغمه، به مرغان نغمه زن بستند
 صلاح خواجه، به کنگاش بود و، عرض صلاح
 که تهمتت، به خموشان انجمن بستند
 چه پرده بود؟! که یغماگران پرده نشین
 به پیش دیده بیدار مرد و زن بستند
 سکوت گرم فریدون، خروش اهل دل است
 گرش، به گوشه نشینی، دم از سخن بستند

این غزل را مرحوم توللی در سال ۱۳۵۰ برای درج به مجله وحید فرستاد لیکن آن زمان جواز نشر نیافت.

محمد علی‌میرزا - میرزا ابراهیم خان - میرزا باقرخان - رکن -
الدین‌خان - میرزا داودخان - مؤیدالملک - معتضدالسلطان -
بصیرالدوله - فاخرالدوله - میرزا احمدخان - نظم‌الدوله -
غلامحسین‌خان - حسین‌خان - عضدالسلطنه - عبدالله‌خان - دوام -
الدوله - غلامعلی‌خان.

جلسه اول شب ۲۲ شهر صفرالخیبر ۱۳۳۵.

کلوب اخوت

- ۱- تأسیس میشود تحت ریاست حضرت اقدس والا آقای عین‌الدوله.
- ۲- محل تشکیل و اجتماعات کلوب در انجمن اخوت است.
- ۳- اعضای کلوب به موجب کارت مخصوص شناخته می‌شوند.
- ۴- هر یک از اعضاء یازده قران در هنگام قبول عضویت داده و هر ماه پنج قران بطور شهریه باید به دفتر کلوب عاید دارند.
- ۵- عده اعضاء که قبول عضویت می‌نمایند هر وقت به شماره یازده نفر رسید کلوب باید افتتاح شود.
- ۶- در جلسه اول باید نظامنامه داخلی کلوب هیئت عامله خود را معین نمایند.

حاضرین جلسه که ذیل ورقه را امضاء فرموده و در دفتر کلوب
نمره ۲- ضبط است: حضرت آقا - شاهزاده عین‌الدوله - آقا
میرزا ابراهیم‌خان - آقای خطیب‌الملک - آقای انتظام‌السلطنه -
آقای سعیدالسلطان - آقای میرزا علی‌اکبرخان - آقای ظهیر-

مقدمه تأسیس کلوب اخوت در تاریخ ۱۵ صفرالخیبر سال ۱۳۳۵ و عین صورت‌جلسات اولین دوره آن

آقای ظهیرالممالک از خدام انجمن محترم اخوت درخواست و تقاضا فرمودند که شبی از شبهای هفته را سالن انجمن اخوت از یک ساعت از غروب آفتاب گذشته تا نصف شب (هر فصلی) مخصوص به چندین نفر از اخوان باشد که مثل کلوب اگر وقت داشته باشند یا هر شبی را که وقت داشته باشند دور هم جمع و از صحبت و ملاقات هم بهره‌ور و خرسند باشند.

دفتر انجمن اخوت این تقاضا را پذیرفته خواهش می‌کند که هر کس از اخوان مایل به عضویت این مجتمع است خودش را در ذیل و ظهر همان ورقه مرقوم دارد. تا یازده نفر از آنان عضو اصلی انجمن معین شوند...

ریاست افتخاری شب اول با یمین‌الدوله است.

اسامی اعضاء که هر کس باید با خط مبارک خودش مرقوم دارد به شرح زیر می‌باشد:

حضرت آقا (گویا ظهیرالدوله باشد؟) - شاهزاده عین‌الدوله -
ماژور استوار - خطیب‌الملک - یزدان‌وردی‌خان - انتظام‌السلطنه -

الممالک - آقای میرزا داودخان - آقای معتمد السلطان.

جلسه دوم. شب دوشنبه ششم ربیع المولود ۱۳۳۵.

جلسه دوم کلوب اخوت با حضور آقایان ذیل در سالن انجمن اخوت تشکیل گردید:

حضرت آقا - شاهزاده عین الدوله - آقای مازور استوار - آقای میرزا ابراهیم خان - آقای میرزا غلامعلی خان سروش - آقای سعید السلطان - آقای معتمد السلطان - آقای میرزا تقی خان محبوب علی - آقای میرزا داودخان - آقای میرزا عبدالوهابخان - محمد علی میرزا - آقای خطیب الملک - آقای رکن الدین خان - آقای یزدانوردی خان - آقای میرزا سید باقرخان - آقای بصیر الدوله - آقای میرزا علی اکبرخان - آقای ظهیر الممالک.

غائبین جلسه دوم: آقای انتظام السلطنه - آقای عضد السلطنه - آقای میرزا احمدخان - آقای مؤید الممالک - آقای دوام الدوله - آقای ناصر الدوله.

بدو در خصوص انتخاب هیئت عامله کلوب مذاکراتی به عمل آمده و به شرح ذیل انتخاب و معرفی گردیدند:

رئیس: حضرت اقدس شاهزاده یمین الدوله - نائب رئیس: آقای مازور استوار - دفتر دار: آقای محمد علی میرزا - تحویل دار: آقای میرزا عبدالوهابخان - ناظم: آقای خطیب الملک - پیشخدمت انجمن اخوت پس از انتخاب هیئت عامله کلوب که در فوق تعیین شد بر طبق دستور جلسه قبل از طرف آقای مازور استوار و بعضی آقایان دیگر اظهار شد چون مجامع و تأسیسات قهرراً می بایستی دارای مقررات و نظاماتی باشند بهتر اینست نظامنامه داخلی کلوب زودتر تهیه شود که وظایف هر یک از اعضاء و بالاخره منظور اصلی از تأسیس کلوب نیز مشخص باشد. با تصویب سایر

آقایان، آقا میرزا ابراهیم خان تقبیل فرمودند که نظامنامه داخلی کلوب را برای جلسه آینده که شب دوشنبه ۱۳ است تهیه فرموده به استحضار اعضاء برسانند. جلسه تقریباً در ساعت چهار از شب گذشته ختم و دستور جلسه آینده به تدوین نظامنامه داخلی کلوب مقرر گردید.

در جلسه پنجم مورخ ۲۰ ربیع المولود ۱۳۳۵ اعضاء مشاور هیئت مدیره کلوب به شرح زیر معرفی شده اند:

آقای انتظام السلطنه - آقای سعید السلطان - آقای علاء السلطان - آقای رکن الدین خان - آقای مؤدب السلطنه - آقای ظهیر الممالک.

نظامنامه داخلی کلوب در جلسه پنجم آماده شده و در جلسه ششم ۲۷ ربیع المولود ۱۳۳۵ تصویب شده است.

در جلسه ۱۲ آقایان زیر به عضویت حکومت پذیرفته شده اند: آقای امیر تومان آجودانباشی - آقای محمد رحیم خان - آقای حاج میرزا رضا خان - آقای مستعان الدوله - آقای حسنخان نایب دوم کمیسر دولت - آقای اعزازالاطباء - آقای نظام لشکر.

عضویت آقای درویشخان نیز در جلسه پانزدهم مورخ به جمادی الثانیه ۱۳۳۵ به تصویب رسیده است.

افرادیکه به عضویت کلوب پذیرفته میشده اند می بایست سه نفر از اعضاء آنها را پیشنهاد کنند تا پس از رأی گیری به عضویت در آیند.

صورت جلسات کلوب که در یک دفتر به قطر ۲۲ در ۳۴ سانتیمتر نوشته شده و زیر هر صورت جلسه هم یک اعضاء دارد تا جلسه ۲۵ (عصر روز پنجشنبه ششم شهر شوال ۱۳۳۵) ادامه

داشته و در دفتر موصوف نوشته شده و بقیه صفحات دفتر سفید مانده است.

این دفتر در اختیار سرهنگ نادری بوده است و در سال ۱۳۶۳ توسط یکی از دوستان بطور موقت در اختیار اینجانب گذاشته شد و مطالب فوق از آن استنساخ گردید.

نظامنامه کلوب در شماره اول خاطرات و اسناد در سال ۱۳۶۵ درج گردیده است.

س - وحیدنیا

اعضای مشاوره انجمن اخوت به شرح زیر بوده است:

- ۱- آقای دکتر اسماعیل مرزبان (امین الملک) ۲- تیمسار سپهبد فرج الله آق اولی ۳- تیمسار سرلشکر ناصرالدوله فیروز
 - ۴- ابراهیم حکیمی (حکیم الملک) ۵- حسین سمیعی (ادیب السلطنه)
 - ۶- مختار الملک صبا ۷- محسن قریب ۸- علی هیئت ۹- فتح الله صفائی ۱۰- شاهزاده خسروانی (علیرضا حکیم خسروی) ۱۱- نظام لشکر بیات ۱۲- ناظم الدوله دیبا.
- اعضای بعدی (جدید)

- ۱- دکتر اسماعیل مرزبان (امین الملک) ۲- تیمسار سپهبد فرج الله آق اولی ۳- عبدالله انتظام ۴- مختار الملک صبا. ۵- فتح الله صفائی (صفاء الملک) ۶- نظام السلطان خواجه نوری (غلامعلی) ۷- بزرگ بیات ۸- عبدالحسین بیات ۹- مهندس جعفر صفائی ۱۰- شاهزاده خسروانی (علیرضا حکیم خسروی) ۱۱- شاهزاده عضد السلطان ۱۲- ملک مدنی ۱۳- غلامرضا مظفر (مظفر الملک)

آقای مؤید حضور داودی ناظم انجمن اخوت قدیم آقای عبدالحسین

بیات ناظم انجمن اخوت قدیم.

آقای سرهنگ ارسلان (مسعود الملک) نادری ناظم بعدی انجمن. آقای عبدالله انتظام به جای مرحوم حکیم الملک و آقای بیات به جای آقای انتظام عضو هیئت مشاوره آقای سرهنگ نادری به جای آقای بیات ناظم انجمن اخوت شده است.

سجع چند مهر

در مجموعه ای خطی که تاریخ حکمرانان ایران را از زمان کیومرث تا دوران نادرشاه به سیاق نوشته بود چند سجع مهر نیز بنظر رسید، و عیناً نقل گردید.

- نقش خاتم حضرت امیر: الملک لله الواحد القهار.
 نقش خاتم امام حسن (ع): العزة لله و بهروایتی الحمد لله.
 نقش خاتم امام حسین (ع): ان الله بالغ امره و بهروایتی الحمد لله
 نقش نگین علی بن الحسین (ع): لكل عم حسبی الله.
 نقش نگین محمد بن علی (ع) العزة لله جميعاً
 نقش نگین جعفر بن محمد (ع): الله خالق كل شیئی.
 نقش نگین موسی بن جعفر (ع): كن من الله على حذر.
 نقش نگین علی بن موسی (ع): انا ولی الله.
 نقش نگین علی بن موسی (ع): انا ولی الله.
 نقش نگین محمد بن علی (ع): المهیمن عضدی.
 نقش نگین علی بن محمد (ع): حفظ العمود.
 نقش نگین: حسن بن علی (ع): انا لله شهید.